

بررسی دنباله قیام حسینی در شام و اربعین

<?xml encoding="UTF-8?">

اشاره

پس از آن که حضرت زینب «علیهاالسلام» با خطبه پر شکوه و بلند آوازه خود در مجلس یزید از فاجعه روز عاشورا پرده برداشت، وجدان های غافل و خواب آلوده، به خود آمدند و جوش و خروشی در مردم شام پدیدار گشت. سخنان روشن گرانه زینب «علیهاالسلام» و امام سجاد «علیه السلام»، اساس تفکر در حادثه کربلا را در ذهن ها بنا نهاد و مردم شام تا اندازه ای حقیقت را دریافتند و این آغاز حرکت جدیدی در تکمیل قیام عاشورا بود که مقاله حاضر نگاهی اجمالی بدان دارد.

اوضاع شام پس از شهادت امام

یزید با دیدن اوضاع نابسامان شام، آزادگان را در خرابه ای جای داد که سقفی نداشت و دیوار آن ترک برداشته بود، به گونه ای که اهل بیت «علیهم السلام» می ترسیدند دیوار بر سرشان خراب شود. روزها از شدت گرما و شب ها از سوز سرما، در آن خرابه آرامش نداشتند و تشنگی و گرسنگی، آن ها را تهدید می کرد. اسیران عزادار، روزها به عزاداری و گریه بر مصیبت های خود می پرداختند و این گونه، مردم را از فجایع کربلا آگاه می ساختند و از چهره کربه عاملان آن فجایع هولناک، پرده بر می داشتند.

شیخ صدوق «ره» می نویسد: «یزید دستور داد اهل بیت امام حسین «علیه السلام» را به همراه امام سجاد «علیه السلام» در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت های شان پوست انداخته بود».

در میان ناله و اندوه بانوان اسیر شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشیدند و مردم شام را که دست کودکان شان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه های شان بر می گشتند، غریبانه تماشا می کردند و آه حسرت می کشیدند. دامان عمه را می گرفتند و می پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟» حضرت زینب «علیهاالسلام» نیز برای تسلای دل کوچک و غم دیده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما در مدینه است و پدران تان به سفر رفته اند».

امام سجاد «علیه السلام» در مورد ویرانه شام می فرماید: «در مدت اسارت مان در خرابه شام، چه رنج ها و مصیبت هایی که ندیدیم! روزی دیدم عمه ام زینب «علیهاالسلام» دیگی را روی آتش گذاشته است. پرسیدم: عمه! در این دیگ چیست؟ پاسخ داد: دیگ خالی است، ولی چون کودکان گرسنه اند، برای این که آنان را ساکت کنم، وانمود کردم که می خواهم برای شان غذا بپزم تا با این بهانه آنان را خواب کنم».

نقل شده است که کودکان گرسنه پیوسته پیش حضرت می آمدند و از گرسنگی ناله می کردند تا آن جا که دل زنان شام به رحم می آمد و برای آنان آب و غذا می آوردند.

امام صادق «علیه السلام» از زبان امام سجاد «علیه السلام» نقل فرموده است: «وقتی اهل بیت «علیهم السلام» را در ویرانه جای دادند، یکی از آنان با دیدن وضع ناهنجار و دیوارهای ترک خورده گفت: این ها ما را در این خرابه جای داده اند تا این دیوارها بر سرمان خراب شود و ما را بکشند. پاسبانان خرابه به زبان رومی به هم گفتند: این ها را ببینید که از خراب شدن دیوارها بر سرشان می ترسند با آن که فردا آن ها را بیرون خواهند کشید و خواهند کشت. علی بن الحسین «علیه السلام» فرمود: جز من، هیچ یک از اهل خرابه زبان رومی نمی دانست». در خرابه شام چنین وضع اسفناکی حکم فرما بود. حتی در بعضی منابع تاریخی آمده است: چند تن از کودکان از شدت سرما و گرما و گرسنگی در خرابه جان باختند.

آغاز رسوایی حاکمیت

یزید با مشوّش شدن افکار عمومی مردم شام بر اثر جنایت های خود که با وفات حضرت رقیه «علیهاالسلام» شدت گرفته بود، مصلحت را در آن دید که از شدت فشار بر اهل بیت «علیهم السلام» بکاهد و آنان را از بند اسیری آزاد کند. او آنان را مخیر گذاشت که به مدینه باز گردند یا در شام بمانند. امام سجاد «علیه السلام» و حضرت زینب «علیهاالسلام» تصمیم گرفتند که پس از برپایی مجلس عزای عمومی، شام را به مقصد مدینه ترک کنند؛ زیرا از هنگام شهادت امام حسین «علیه السلام» و یارانش، اهل بیت «علیهم السلام» نتوانسته بودند برای آنان عزاداری کنند و دشمن، آنان را از این کار باز داشته بود. یزید بر خلاف میل باطنی اش ناچار شد این شرط را بپذیرد؛ زیرا به خوبی می دانست برپایی سوگواری از سوی قهرمان کربلا؛ حضرت زینب «علیهاالسلام» پایه های حکومت استبدادش را سست خواهد کرد.

با این حال، به دلیل تدابیری که برای جلوگیری از موج فزاینده اعتراض ها و ناراضی های مردم اندیشیده بود، ناگزیر این شرط را پذیرفت. یزید در مرکز شهر، خانه ای را برای عزاداران در نظر گرفت و دستور داد زنان شام برای تسلیت گویی به حضرت زینب «علیهاالسلام» و برپایی مجلس عزا (که البته زیر نظر جاسوسان بود) در آن خانه حضور یابند. با انتشار این خبر در شهر، تمامی زنان هاشمی با لباس سیاه در مجلس حضور یافتند و به زینب «علیهاالسلام» تسلیت گفتند.

زنان بنی امیه و بنی مروان نیز با زینت و زیورشان به مجلس آمدند و به زینب «علیهاالسلام» تسلیت گفتند. البته شنیدن مصیبت های کربلا که از زبان دختر علی «علیه السلام» بیان می شد، انقلابی شگرف در دل شان ایجاد کرد و آنان نیز با پوشیدن لباس سیاه، ابراز هم دردی کردند.

هفت روز در شام مجلس عزاداری بر پا شد. شام روحیه انقلابی گرفته بود و نزدیک بود سیل خروشان انتقام و ناراضی، حکومت یزید را در هم بشکند.

شام در آستانه انقلاب

این شهر خاموش و ماتم زده، دیگر مانند چند روز پیش نبود که اسیران بدان وارد شدند. مردم شام کم کم سیاست رسوا شده تبلیغات سوء یزید را علیه این خاندان شناخته بودند. چهره شهر تغییر کرده بود؛ مردمی که چندی پیش از کاروان اسیران با آتش و خاکستر استقبال کرده بودند، اینک با شرمندگی و احترام با اسیران رفتار می کردند.

مردم شام با درک برخی واقعیت ها در آستانه استحاله ای بزرگ قرار گرفته بودند. آسمان اندیشه آنان که با اسلام

تحریف شده معاویه و ترور شخصیت علی «علیه السلام» و خانواده اش، سیاه و غبارآلود شده بود، با خطبه های توفنده زینب «علیهاالسلام» و امام سجاد «علیه السلام» آفتابی و روشن شد. این موج ناخشنودی به سرای خاموش یزید نیز رسوخ کرده بود و تنها خروج اهل بیت «علیهم السلام» بود که می توانست آسایشی کوتاه، آن هم در شام برای او ایجاد کند. از این رو، کاروان اسیران را از شام خارج کرد.

گامی به سوی اربعین

شتران آماده حرکتند و یزید برای حفظ شوکت پوشالی و به نمایش گذاشتن دست و دل بازی خود به جهت فریب مردم، دستور داده است محمل ها را زینت کنند! اما زینب «علیهاالسلام» با دیدن هودج های بزک شده فرمود: زیورها را از محمل شتران باز کنند و محمل ها را سیاه پوش سازند. مردم شام به بدرقه آمده اند، ولی خجالت و شرمندگی از نگاه هایشان می بارد. با شرمساری و سر افکندگی، رکاب زینب «علیهاالسلام» و کودکان را گرفتند و آنان را بر هودج های سوگ نشانند. بانگ جرس بلند شد. زینب «علیهاالسلام» سر از کجاوه بیرون آورد و به عنوان آخرین پیام به شامیان فرمود:

ای مردم شام! ما از این شهر می رویم، ولی در آن ویرانه امانتی از ما پیش شما باقی می ماند. جان شما و جان این امانتِ لطمه خورده! هرگاه کنار قبرش رفتید، آبی بر مزار کوچکش بپاشید و چراغی کنارش روشن کنید که او در این شهر غریب است.

کاروان آهسته آهسته گام بر می دارد و از شهر و نگاه های غم گرفته مردم دور می شود. زینب «علیهاالسلام» و بانوان کاروان تا مسافت های دور، به بیرون از کجاوه های شان می نگرستند و به یاد رنج هایی که در این شهر دیدند و برخی فرزندان امام را در این شهر از دست دادند اشک می ریختند؛ دخترک زخم دیده و کتک خورده ای که جایش در محمل زینب «علیهاالسلام» خالی است، ولی خاطره اش همراه کاروان است.

زیارت روز اربعین

عطیه عوفی این زیارت را روایت می کند و می گوید: روز اربعین حضرت سید الشهداء «علیه السلام» روز بیستم صفر، به همراه جابر بن عبدالله انصاری به غاصریه (کربلا) رفتیم. جابر در نهر فرات غسل کرد و لباس های پاکیزه ای که همراه داشت بر تن نمود. سپس از من پرسید: «آیا عطر همراه داری؟» گفتم: مقداری سُعد با من هست. او به سر و بدن خود عطر مالید و پای خود را برهنه کرد و به زیات امام حسین «علیه السلام» رفت... پس از زیارت امام حسین «علیه السلام» کنار مزار عباس بن امیر المؤمنین «علیه السلام» آمد و گفت: «... السَّلَامُ عَلَیْکَ یا أَبَا الْقَاسِمِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یا عَبَّاسِ بن عَلَی، السَّلَامُ عَلَیْکَ یا ابْنَ امیرِ الْمُؤْمِنِینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَالِغْتَ فِی النَّصِیْحَةِ وَ أَدَّیْتَ الْأَمَانَةَ وَ جَاهَدْتَ عَدُوَّکَ وَ عَدُوَّ أَخِیْکَ، فَصَلَّوْا لِلَّهِ عَلَی رُوحِکَ الطَّیِّبَةِ وَ جَزَاکَ اللَّهُ مِنْ أَخٍ خَیْرًا»

«سلام بر تو ای ابالقاسم! سلام بر تو ای عباس بن علی «علیه السلام»، سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان «علیه السلام»، شهادت می دهم که تو خیر خواهی را کامل کردی و امانت را ادا نمودی و با دشمن خود و دشمن برادرت جهاد کردی. پس درود خدا بر روح پاکت و خدا تو را به خاطر ادای حق برادری خیر دهد.»

صفوان بن مهران می گوید: «سرورم امام صادق «علیه السلام» به من فرمود: در روز اربعین هنگام ظهر به زیارت امام حسین «علیه السلام» و یارانش برو و آنان را زیارت نما، سپس به زیارت حضرت عباس «علیه السلام» برو و

پس از زیارت امام حسین «علیه السلام» او را هم زیارت نما. زیارت آنان چه در روز اربعین و چه در روز عاشورا و چه در دیگر روزهای سال از سیره پاکان است.»

پژوهشی تاریخی بر سر موضوع اربعین

تاریخ نگاران شیعه و سنی بحث زیادی سر موضوع اربعین اول سید الشهداء «علیه السلام» نموده اند، که آیا کاروان اسیران کربلا، اربعین اول به این سرزمین آمده اند یا نه. دسته ای بر این عقیده اند که اربعین اول نتوانسته اند به کربلا بیایند؛ زیرا آنان این فرصت را نداشته اند که ضمن آن همه سختی های راه، اعم از گرسنگی و تشنگی، گردانیده شدن در انظار مردم، توقف در شهرها و... در اربعین اول خود را به مزار شهیدان کربلا برسانند. دسته ای دیگر بر این باور هستند که اسیران کربلا اربعین اول، به زیارت شهیدان کربلا در این سرزمین آمده اند و دلایلی هم بر اثبات مدعای خویش ذکر نموده اند، از جمله آن ها این که: «با احتساب خروج آن ها روز یازدهم محرم از کربلا اگر کاروان روز اول صفر به شهر شام رسیده باشد، حدود هفده یا هجده روز سفر کربلا به شام طول کشیده است. آنان که هجده روز توانسته اند از کربلا به شام بیایند آن هم با وجود سختی های بسیار، چه طور نتوانسته اند در همین فاصله زمانی از سوم صفر تا بیستم صفر که اربعین امام و شهدا است، خود را به کربلا برسانند؟. اما هر چه باشد مقصد نهایی کاروان مدینه بوده است.

بازگشت به مدینه

شام با همه خاطرات تلخ و گذاشته شد و کاروان به سوی شهری آشنا حرکت کرد؛ شهری پر از عطر پیغمبر «صلی الله علیه و آله» و فاطمه «علیها السلام»؛ شهر مدینه. کاروان آزادگان در آستانه ورود به مدینه قرار می گیرد؛ شهر پیامبر «صلی الله علیه و آله» و زهرا «علیها السلام» و علی «علیه السلام» شهری آشناست که بیشتر مردمانش دوست دار این خانواده اند. بار دیگر خاطره روز آغاز سفر، در دل های محنت کشیده اهل بیت «علیهم السلام» زنده می شود و بغض گلوها را می فشارد. پرده های اشک، تصویری لرزان از شهر می دهد و نگاه ها بر دروازه شهر ورق می خورند. مسافران این دیار آشنا باز گشته اند، ولی چقدر تعداد کاروانیان کم شده است؟ دیگران کجایند؟ شاید با کاروانی دیگر برسند؟ این ها پرسش هایی بود که از نگاه های منتظر مردم شهر خوانده می شد. محمل های سیاه و تعداد اندک کاروانیان، همه چیز را روشن می کند. از چهره های آفتاب سوخته و چشم های غمگین، همه چیز پیداست. خورشید و ماه و ستارگان آسمان مدینه، همه در پس ابری از ستم، چهره در خون شسته بودند و مردم این را کم کم می فهمیدند.

آن گاه که کاروان به دروازه مدینه می رسد امام به بشیر بن حذَلَم می فرماید: «خدای رحمت کند پدر تو را که شاعر بود، آیا تو نیز شعر می گویی؟» بشیر پاسخ داد: «آری من هم شاعر» امام به او فرمود: «اکنون به مدینه برو و خبر شهادت امام حسین «علیه السلام» را برای مردم بازگو». کاروان در آستانه شهر توقف کرد و بشیر پیشتر رفت تا خبر شهادت امام را به مردم مدینه برساند. به شهر که رسید، با هیچ کس سخن نگفت تا مقابل مسجد پیامبر «صلی الله علیه و آله» رسید، آن گاه با صدای بلند گریست و سرود:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا

قُتِلَ الْحُسَيْنُ «علیه السلام» فَادْمَعِي مِذْرَافُ

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُصْرَجُ

وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاقَةِ يُدَارُ

«ای مردم مدینه! دیگر مدینه جای ماندن نیست، حسین «علیه السلام» کشته شد. پس باید چشم ها بر او پیوسته بگریند. جسم او در کربلا آغشته به خون و سرش بالای نیزه ها گردانیده شد.»

مردم گرد بشیر حلقه زدند و به گریه نشستند. بشیر به آن ها گفت: «ای مردم! اکنون علی بن الحسین «علیه السلام» به همراه زینب «علیها السلام» و دیگر دختران امام علی «علیه السلام» در آستانه مدینه اند. من فرستاده علی بن الحسین «علیه السلام» هستم تا پیغام او را به شما برسانم. مردم با شتاب به سوی دروازه مدینه به راه افتادند. صدای گریه آنان به گونه ای بلند بود که مدینه چنین روزی را به خود ندیده بود.

مردم سراسیمه خود را به کاروان رساندند و دور اهل بیت امام حسین «علیه السلام» حلقه زدند. امام سجاد «علیه السلام» بالای یک بلندی رفت، اما گریه امان از حضرت بریده بود و پارچه ای که امام با آن اشک هایش را پاک می کرد خیس شده بود.

امام پس از سپاس و ستایش خداوندی آنچه را در فاصله این هفت یا هشت ماه دیده بود برای مردم بازگفت. امام فرمود: «...ای مردم! چه کسی است که پس از کشته شدن امام حسین «علیه السلام» شادمان باشد؟ کدام دل است که سرشار از اندوه نشود؟ کدام چشم است که اشک از آن باز ایستد؟ آسمان ها در سوگ او گریست و دریاها با امواج شان و آسمان ها با ارکان شان بر او گریه کردند. چهار گوشه زمین و درختان با شاخه هایشان، ماهیان در موج دریا و فرشتگان و عرش نشینان بر او گریستند.»

ای مردم ما آواره صحرا شدیم و دور از خانه و کاشانه مان، با ما گونه ای رفتار کردند گویا ما فرزندان بیگانگان هستیم در حالی که نه گناهی مرتکب شده بودیم و نه کار ناپسندی از ما سر زده بود و نه به اسلام آسیبی رسانیده بودیم... به خدا سوگند اگر پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نیز در مقابل آن ها قرار می گرفت اگر چه سفارش هایش در مقابل آن ها بود هم رفتارشان با ما تغییری نمی کرد.

پس همه از خداییم و به سوی خدا می رویم از سنگینی و دردناکی و بزرگی فاجعه این مصیبت بزرگ، شکایت نزد خدا می بریم از آن چه نسبت به ما روا داشتند که او انتقام گیرنده شکست ناپذیر است.»

پی نوشت ها :

1. بحارالانوار، ج 45، ص 140؛ تذکرة الشهداء، ص 412.
2. شیخ صدوق، الامالی، مجلس 31، حدیث 4؛ قمقام زخار، ص 570؛ بحارالانوار، ج 45، ص 140.
3. ریاحین الشریعة، ج 3، ص 309.
4. همان، ج 3، ص 186.
5. همان، ج 3، ص 187.
6. بحارالانوار، ج 45، ص 140؛ قمقام زخار، ص 570.
7. ملا هاشم خراسانی، منتخب التواریخ، ص 229.
8. ریاحین الشریعة، ج 3، ص 193؛ ناسخ التواریخ، ج 3، ص 173.
9. وقعة الطف، ص 272.
10. ریاض القدس، ج 2، ص 237.

11. نوعی عطر گیاهی.

12. عماد الدین محمد بن علی الطبری، بشارة المصطفی لشبیعة المرتضی، نجف، بی تا، چاپ دوم، 1383 ه.ق، ص 74.

13. بحارالانوار، ج 98، صص 329 - 330؛ مصباح الزائر، صص 288 - 286 (با اندکی تفاوت).

14. الاقبال، صص 592 - 589.

15. در برخی منابع نام او «بشیر بن جذلم» خوانده شده است: نک، ناسخ التواریخ، ج 3، ص 182؛ تنقیح المقال، ج 2، ص 70.

16. أعیان الشیعة، ج 1، ص 617؛ السید مرتضی العسکری، معالم المدرستین، قم، مرکز الطباعة و النشر

للمجمع العالمی لاهل البیت، چاپ اول، 1424 ه. ق، ج 3، ص 169؛ بحارالانوار، ج 45، ص 147.

17. بحارالانوار، ج 45، ص 148؛ اللهوف، ص 87؛ لواعج الاشجان، ص 461؛ معالم المدرستین، ج 3، ص 169.

18. همان.

19. بحارالانوار، ج 45، ص 148؛ اللهوف، ص 87؛ لواعج الاشجان، ص 461؛ معالم المدرستین، ج 3، ص 169.